

یادداشت

باغ تنها شده است

اکرم دیداری*



سکوت سنگینی بر آن زیغ باغ سایه افکنده بود. این باغ هرگز چنین نبود، در فکر رفته بود. چه شده بود؟ چه را در دست داده بود؟ آسمانش که همان آسمان بود. آسمانی ایی و زنده که نمی توانی تصور کنی این آسمان در شلوعی و از دام و انقلاب، که در چند قدمی اش است، رنگی کدر و دلگسز کننده دارد. درختانش همان درختان بودند. درختانی سر به آسمان کشیده که با رویش لحظه لحظه سبزه های اطرافشان استوارتر می نمودند. گلها همچون همیشه شکفته و با طراوت بودند. سالیها بود که دور این باغ دیوار کشیده بودند. دیواری از جنس سنگ های سخت و کلد تراگی بود. دیوار باغی هست. با ما هویت خود را حفظ کرده بود. می خواست استوار بماند. می خواست چنان زنده بماند که حضورش از همه از پس آن دیوارهای کلد کراسان کذب گذشت. باغ همیشه آرام بود و هویش چنین بود. چنان آرام و مکنه که بعد از نخستین گام در آن نیک می دانستی که بر دشتان گام زدی. اما تیرویی نمی خواستی ارمش باغ را در هم بشکنی. اما تیرویی تو را جرأت می بخشد که گام بعدی را سریع تر از گام اول برداری و گام های بعدی را نه قدم زدن بلکه دوران درون برداری. تو را چه شده بود؟ آتش زده بودی. نه فقط دهنه اول که وارد باغ شدی، بلکه در تمام سالهایی که تو هفته ای یکبار به دیدنش می رفتی. چنین بودی! آتش زده. آتش زده بودی اما حاضر بودی که با آتشوب درونت مبارزه کنی تا لحظه دیوار را از دست ندهی. زور به باز آرزو کنی. غریبه نبودی. هر چهارشنبه تو و همراهان ثابت یازدید گشتن کمان باغ بودی. تلخ بود آن زن رو که ساعت ها باید منتظر می ماندی و کشتن می شدی تا از جوار و دور بیایی اما شترین بود لحظه رود. آن هنگام که صاحب اصلی باغ به استقبالی می رفتی آن هنگام که سلیه ای از او میداد می شد. می دیدی. نه فقط تو که همه همراहत می دیدی. گاه روی زمین می افتادی. گاه چیزی به سر و صورت می خورد. گاه صدای فریاد محافظ باغ را می شنیدی که مشدرات می داد. اما تو بی اعتنا گاه با ناگهی غضب آلود و گاه ناگهی از سر بی اعتنایی به دیدن ادامه می دادی به آن صاحب آن سایه برسی اما آن همیشه نبود. دیگری بود. چقدر می خوردی و با همراहत به که اشتیاق چقدر دیده بودند و چقدر هشار شیشه بودند و چقدر زمین افتاده بودند. دیواره باید منتظر می ماندی زیر آفتاب سوزان. اما به ناگاه حضورش را احساس می کردی. او آمده بود به استقبالت همچون همیشه با کتشفه رویی. آمده بود برای خسته نباشیدی گفتن. این را که می گفت حس می کردی که زود خواهد رفت اما خود نیک می دانستی می تاب است. چنان بی تاب که می ماند و سخن می گفت. سخن او همه آنچه بود نبود. سخن او کلاف آن بود که از چه چیزان دریافت می کردی. سخن او گاه برایت تلخ می نمود گاه شترین. در هر دو حالت تو احساس غرور می کردی از آن رو که می دانستی و برایت احترام قبل است. او محاصر می شد با میکروب و وضبط صوت های فراوان. زنده کسی بود که ضبط صوت یا میکروفونش به صورت او نزدیک تر بود. گاه چنان روی سبقت برده می شد که او می جالی می ماند و سخن نمی یافت. با تمام این اوصاف می ماند و می خندید و به سوالهایی که می پرسید می داد با حوصله همه می های تو و همراहत. پاسخ می داد با حوصله همیشه اول زبان به گلایه می کشیدی. از این سوال باغی باغ. از انتظارهای طولانی. از بی اعتنایی. دیگر ساکتان آن باغ که دلشان تو را میخواست و می خنیدند. می خنیدند که دلشان تو را میخواست و می خنیدند. از آن رو که چهره پر شونید. از درهای دیگر باغ دور می شنیدی. اگر آمدی. خستگی نامی در دنت می ماند. اما او آمد و همیشه تو را از روی می کرد و می رفت. روزی طولانی این می نمود این گدشت. پاییز آمد و رفت. زمستان آمد و رفت. بهار آمد و رفت. دیواره باستان شد. روزگار طولانی به این مودل گشت. اما نه. روزگار به این سوال باغی باغ نماند. روزگاری فراسید که سکوت سنگینی بر آن باغ زیغ باغ سایه افکنده. این باغ هرگز چنین نماند نبود. زیغ باغ همان باغ است. آسمانش همان آسمان. درختانش همان درختان و همه چیز همان است. اما نه، اما نه، اما نه همان باغ نیست. از آن رو که دیگر از آن روی باغ نخواهی دید. اینکه تو مانده ای یا خاطراتی این می نمود این باغ قدیمی. خارطه جهان چنان خالص و ناب مانده است که تو را دانستی می کند. باغ بیگانه است تنها شده است. دست در فکر فرومده است. چه شده؟ چه چیز از دست داده؟ سالها صاحب باغ می صوری کرد. اینکه نوبت باغ است که صوری کند. آیا سکوت سنگین باغ بار دیگر در هم شکسته خواهد شد؟

* خبرنگار هیات دولت سابق روزنامه شرق

افسانه از گذشته برمی آید. حماسه از زمان حال می سازد و اسطوره به آینده پیوند می خورد. هیچ کدام از این سه فنانی شونده اگر هر سه را در قصه ای جمع کنیم، قصه ای با آغازی افسانه ای و میانه ای حماسی و پایانی اساطیری. هر قصه چهره می خواهد و چهره قصه ها همان قهرمان قصه ها هستند. در قصه ما قهرمانان آنانی اند که میباید خاستنی رادوسار به صورت ترازینک برای رئیس جمهوری انتخاب کردند. خاستنی، یک بار خندید و رئیس جمهور شد و بار دیگر پس از چهار سال نامهربانی گریست و رئیس جمهور شد. او دوازدهمین ظاهر نامی بود. یکده هجده وقت ظاهر نگردد. نه موقع که می خندید، نه آنگاه که می گریست. در قصه ما این چهره چارچوب گذر از افسانه به حماسه و پیوند به اسطوره را می سازد. قصه ما نه اقتصادی و نه سیاسی است. بلکه قصه با ساختار کلاسیک است که آغاز میانه و پایان دارد. در قصه ما افسانه های خاستنی همان شعارهای تبلیغاتی سال ۱۳۷۶ است. خاستنی بیشترین افسانه ها را گفت و بیشترین آرا را کسب کرد. در خیابان ها، کوچه ها و مدرسه های قصه صبا، قهرمانان حرف ها و وعده هایی را تکرار می کردند که از چهره یا لیکنند شنیده بودند. افسانه های لیکنند همه از آن خاستنی بود. لیکنند آشنکی که دیوار صندوق ها را بر از افسانه ای به نام سید محمد خاتمی کرد. افسانه های او حماسه ای ساخت که به آن پسوند دوم خرداد دادند. پس حماسه دوم خرداد از بطن افسانه هایی برآمد که قهرمان اول آن سید محمد خاستنی بود. قصه خاستنی چه تلخ و چه شیرین قصه ای دوست داشتنی است. قصه ای که قهرمان آن و سرانجام آن یکی است. او از افسانه برآمد و حماسه ساخت. او اسطوره نشد.

قصه عملکرد خاستنی و دولتش در عین حال که ساده و سهل است نیز اما یک دشواری می نماید. آن هم، اکنون که عمر سیاسی خاستنی در ریاست جمهوری به پایان رسیده است. قصه عملکرد خاستنی هواره از سه منظر بررسی شده است. یکی کارنامه ای است که از منظر مطالبات مردم و شعارها وعده های مطرح شده در دوم خرداد به داوری برده می شود. اما در کارنامه دوم، از خرداد ۷۵ یعنی پس از حضور او در عرصه قدرت گشوده می شود و باطلع منبای ارزیابی آن گامهایی است که رئیس جمهوری برای تحقق برنامه ها و اصلاح ساختار معیوب اقتصادی و سیاسی برداشت و این چنین اندیشه و مانی تکثیرش مورد قائل قرار می گیرد.

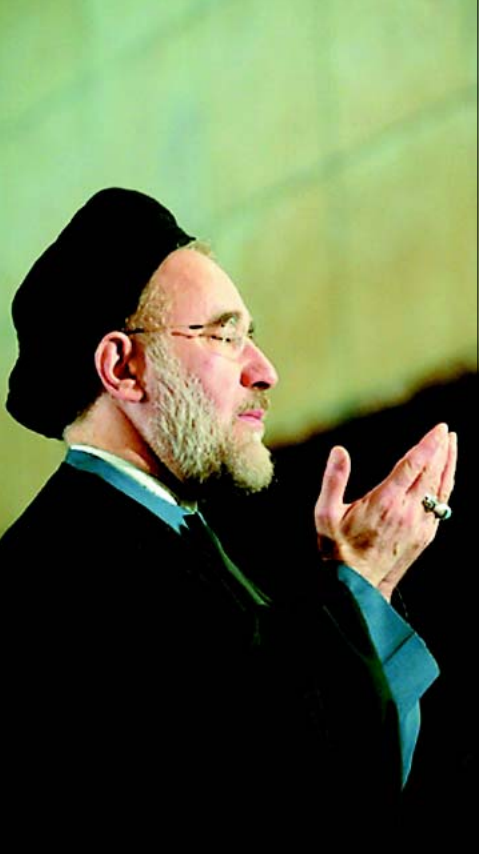
گردوم سوم سلاکیها و روشهای دیگری برای جمع بندی و داوری کار خاستنی ندال می کنند. یعنی تمام مشکلات و نابسامانیهای حوزه اقتصاد، فرهنگ و سیاست در این کارنامه قابل طرح هستند و به این اعتبار خاستنی مسئول آن تمام امور و اوضاع خوانده می شود. در این کارنامه حمیم هم می توان میراث عملکرد سیاسی- اقتصادی و فرهنگی پیشینین قبل از خاستنی را آورد و هم نتایج و عوارض آن طرح ها و اندیشه های سابق را به نام او تمام کرد. گروه روحها از منظر مطالبات مردم و شعارها وعده های مطرح شده در دوم خرداد به داوری می شنید.

منتقدان و قیبان خاستنی هیچگاه دوره خاستنی از منظر داده ها و اطلاعات برگرفته از عملکرد او به داوری ننشسته اند و هیچگاه منتظر زمان و محک توان و تفکر او در بشر و واقعیتها ننشسته اند بلکه از بد حضور او در گذشته ها، تالوئی قضاوت خود را به این کارنامه ها، از این حال، خاستنی در ابتدا امیدوار بود که با توجه به تأیید اکثریت میبونی ملت، شعارها و اندیشه های پیشینده ای در عالم واقع و یک برنامه ملی، و منشور جوامع در مقابل تمدیل شود تا بتواند مسیر آینده نظام و جامعه را بر پایه طرح مطلوب خود ترسیم کند اما این نشد.

خاستنی از ابتدا اندیشه ها و برنامه های خود را در سه حوزه ترسیم کرد. حوزه بین المللی با ایده هایی چون اصلاح جبهه، نظام، نهادینه کردن اقتصاد، گفت و گو و تنش زدایی، کارآمدی سیاسی-حوزه میانی با اهدافی چون: آزادی قلم، شهنرونی، مسایلی با خشونت، تحمیل و روشهای جزایر، تعمیق مشارکت سیاسی و رونق نقد و انتقاد - حوزه حکومتی برپایه شعار شفافیت، قانونگرایی و پاسخگویی.

۱- مابهوریت خاستنی در حوزه حکومت، رف شکاف دولت و ملت و اصلاح پاییز کردن ساختار نظام اعلام شده بود. هیچکس نمی تواند انکار کند که اصلاحات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امروز بشدت متأثر از گفتن خاستنی است. گفتنمانی که اخلاق غریبانه در آمیخت و گفتنمان سیاست اخلاقی در فضای روابط بین الملل مطرح کرد درباری او اولین بار در تاریخ ایران، «توسعه سیاسی» را در فضای اجتماعی ایران هم مطرح ساخت و هم به گفتنمان سیاسی، تبدیل کرد. ادغام کارمندان، آزاد، سیاست قانون، حق انتخاب، کرمان انسان، مردم سالاری دینی، حقوق شهنرونی، احترام به کثرت گرایی و تنوع گداهها و عقاید، تحمل نقد، نفاق، زرقان سنگین ترسین و گاه غیر مصفا به نفع، گزراه دمیایی هستند که در گفتنمان سیاسی- اجتماعی ایران وارد کرد. خاستنی، گفت و گو، استدلال، عقلانیت و قانونگرایی را به جای خشونت نشاند. در دوره او سیاسی از جحای جا جای خود را به رقابت های مبارز و مطبوعاتی سپرد و این یعنی پیشرد عقلانیت تقاضی و تنگ شدن فضای برقراریت آزادی. خاستنی، تواضع، ادب، لیکنند و نرم گفتار را در

در میانه افسانه و اسطوره



عکب بسنا

افسانه از گذشته برمی آید. حماسه از زمان حال می سازد و اسطوره به آینده پیوند می خورد. هیچ کدام از این سه فنانی شونده اگر هر سه را در قصه ای جمع کنیم، قصه ای با آغازی افسانه ای و میانه ای حماسی و پایانی اساطیری. هر قصه چهره می خواهد و چهره قصه ها همان قهرمان قصه ها هستند. در قصه ما قهرمانان آنانی اند که میباید خاستنی رادوسار به صورت ترازینک برای رئیس جمهوری انتخاب کردند. خاستنی، یک بار خندید و رئیس جمهور شد و بار دیگر پس از چهار سال نامهربانی گریست و رئیس جمهور شد. او دوازدهمین ظاهر نامی بود. یکده هجده وقت ظاهر نگردد. نه موقع که می خندید، نه آنگاه که می گریست. در قصه ما این چهره چارچوب گذر از افسانه به حماسه و پیوند به اسطوره را می سازد. قصه ما نه اقتصادی و نه سیاسی است. بلکه قصه با ساختار کلاسیک است که آغاز میانه و پایان دارد. در قصه ما افسانه های خاستنی همان شعارهای تبلیغاتی سال ۱۳۷۶ است. خاستنی بیشترین افسانه ها را گفت و بیشترین آرا را کسب کرد. در خیابان ها، کوچه ها و مدرسه های قصه صبا، قهرمانان حرف ها و وعده هایی را تکرار می کردند که از چهره یا لیکنند شنیده بودند. افسانه های لیکنند همه از آن خاستنی بود. لیکنند آشنکی که دیوار صندوق ها را بر از افسانه ای به نام سید محمد خاتمی کرد. افسانه های او حماسه ای ساخت که به آن پسوند دوم خرداد دادند. پس حماسه دوم خرداد از بطن افسانه هایی برآمد که قهرمان اول آن سید محمد خاستنی بود. قصه خاستنی چه تلخ و چه شیرین قصه ای دوست داشتنی است. قصه ای که قهرمان آن و سرانجام آن یکی است. او از افسانه برآمد و حماسه ساخت. او اسطوره نشد.

فضای سیاسی- اجتماعی کشور به گفتنمان غالب تبدیل کرد. ایران امروز بیش از هر زمان به گفت و گو و تفکر نامفهمی در میان خود تسری دادن آن به فضای بین المللی نیاز دارد. گفت و گو و تفکر نامفهمی در میان خود خود را در گفتنمان خود زده سیاست در عرصه بین المللی باز کرد. خاستنی، هم منزلت حکومت و ارتقا بخشد و هم شخصیت ملت را. او بخشی از شکاف تاریخی دولت - ملت را که میراث حکامیت دیرین استبداد در این کشور است، پر کرد. باید پذیرفت که امر اصلاحی، امری بطبیعی و تدریجی است، میزوه اگر بنا باشد این امر بطبیعی و تدریجی است، میزوه اگر کلان اجتماعی با اخلاق پیش روی. دولت خودی خود بطبیعی است و هنگامی مظهر می گردد که با اخلاق ناهمخوان است. مهمترین تأثیر خاستنی که در تاریخ ما نمود، روزنه های تازه امید کرد. او در این زمینه برای مردم و روشهایی آینده جلوه بیشتری خواهد کرد. این است که او سیاست را خلاقی کرد. بسیاری از فرماندهان در ترانسراس



جواد دلیری

مسلكانه با روشنگرانه - با مسائل برخورد کرد. به عبارت دیگر، او متوجه شد که در سپهر سیاست از چه میزان قدرت و توانایی برخوردار است و دقیقاً مطابق توان خود عمل کرد. خاستنی حد و حدود خود را شناخت و عملکرد و فعالیتهای خود را در همان حدود سامان داد و از چارچوب قانونی فراتر نرفت. خاستنی گفتنمانی را تحت عنوان «اصلاحات» مطرح کرد، مردم نیز نشنه چنین ایده های بودند. لیکن تعریفی مشترک و روشن از آن وجود نداشت. خاستنی می توانست «اصلاحات» مورد نظر خود را باسج مقدر را می توان فرین کرد که حوادث ناگوار دوران خاستنی - با ابعاد وسیع ملی و کشوری - فرصت لازم برای ارائه تعریفی دقیق و عملیاتی از «اصلاحات» را به وی نداد، اما به هر جهت، ماهیت «اصلاحات» مشخص نشد و خاستنی در تعریف و تبیین این مفهوم موفقیتی نیافت. بهتر آن بود که «اصلاحات» در حوزه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، بین المللی، اندیشگی و معرفی - به طور دقیق و مشخص - تعریف و مرزبندی شود. خاستنی کاره ی معینی را برای طبقه بندی این مفهوم نیز زرع انعام از آن، قرار نداد، در حالی که از سوی برای سیاستمداران و از سوی دیگر برای مردم بسیار مفید بود که به فضای بین الذهانی و چارچوبی مشترک دست یابند و در مسیر روشن و واضح قدم گذارند.

از سوی دیگر، روش و عقاید بسیاری از ناظران، او در رفع شکاف دولت و ملت مابهوریت خود را تاحدزیاده به انجام رساند. اما با مرور زمان تصمیم های اقداماتی صورت گرفت که دیوار بدبینی بین مردم و نظام را بالا برد. به هر حال اصلاح در ساختار مناسبات درون نظام به عناصر مهمی بستگی داشت که اولین آنها انعطاف در موضع نهندهای قدرت بود. چه چیزی که انتقاده و ملائمت های خاستنی اکنون متوجه است و دوم تقسیم و توزیع در دست اختیارات و تشکها که مابهوریت بود می باید با کمک قوه مقننه (مجلس و شورا توانام به انجام می رسید. راه قانونگرایی و قانونمندی هم به همان اندازه در زبان خاستنی به قدرت رسید. اما به هر چیز در مقایسه با دولت های گذشته گریز و دوری از آنها و روش هایی که برای نهادینه کردن برنامه و طرح دولت اصلاحات طی می شد، این نوع مواضع پوشانده شد و خاستنی خود را در محاصره نگاه های بدبینانه و نامهربانه کنونهای قدرت تنها و دست بسته دید. مخالفان از ارمتان و انزاری برای جلوگیری از ورود و رسوخ اندیشه های او به هر حکامیت بهره گرفتند. با این اوصاف شعارهای خاستنی اگر چه نتوانست ساختار حقوقی و مجموعه سیاستهای نظام را دستخوش تغییر و اصلاح سازد، اما به اقرار اغلب کارشناسان گفت و گوئی چشمگیری در ادبیات سیاسی و بین المللی نظیر «تاریخ و نخبگان» و «خودبودی» به گونه ای که بسیاری از قیبان سرسخت و نام آشنای او از همین مفاهیم و شعارها برای تعریف نظریات سیاسی خود بهره جستند.

۲- حوزه مدنی، چالش انگیزترین بخش خاستنی بود. چالی انگیزترین بخش خاستنی در آن آینه شیشه شده است. قصه ای که خود ناشی از جاگهای است که منتخباتش برای او قابل هستند، با آنکه خاستنی از پذیرش نقش اهرم و تویلت اصلاحات انتقاد و زنده اما افکار معیوبی داشتند همه انتقارات و خواسته ها را متوجه او کرده اند. شعارها و ایده هایی که خاستنی در حوزه مدنی مطرح کرد بخشی از آن برعهده دستگاهها و ارگان دولت بود (میزوه در حوزه های احزاب و نهادهای فرهنگی) و بخشی دیگر برعهده احزاب و نهادهای مدنی، اکنون پس از هشت سال ضعف، انزوا و کمبودهای غیر قابل انکاری در کردار کردار مجموعه های مسئول در خاستنی از اهداف و برنامه ها دیده می شود که متأسفانه در آن تعریف نادرست همگی به حساب خاستنی نگاشته می شود. اما مسئله اساسی خاستنی مجزاه و مبنای اعلام شد. خود را بطور تمام و کمال در صحنه کرد، درحرکتها و تکانهایی چشمگیری براساس آن افکار و اندیشه در سطح جامعه بروز کرد، اما هیچیک از این موجها و حرکات که اجزای یک جنبش مردمی را شکل می داد، در مدار نهادهای نیرومندی جمعی نبود. تریولیات، بدین ترتیب، آنهایی که طرفدار شده در هشت سال گذشته از آن بوده اند، کمبودهای خاستنی را در تقویت فعالیتها و تواناییها از کارکرد دولت خاستنی می بینند که برخی از آنها به نفع ترکیب مشاوران، برخی دیگر به پیچیدگی فضای سیاسی کشور و مشاوران نیز به منشی خویشمنانه و مسالمت آمیز خود خاستنی می گردد. خاستنی قادر بود مدیریت مبتدیان را با اعتماد نامیاده، اما همواره مدیریت او با نوعی رودرپاستی توأم بود. البته این واقعیت را نباید با تفسیر گدشتند کرد برخی موارد - بخصوص زمانی که مساله خود، عرض و ناموس مردم مطرح بود - خاستنی به نحوی سیاستمداران - و نه رادیکال

خاستنی قاطعانه ایستادگی می کرد و از طریق تشکیل کمیته هایی به ایستگاه موارد رسیدگی می نمود. پیگیری قتل های زنجیره ای از جمله این موارد است. برخورد های ناشی که خاستنی در قبال مدعود مواردی از این دست نتواند داد، در سایر موارد مشهود نبود. از سوی دیگر، کم توجهی به عنصر ارتباط گیری مستقیم با مردم و عدم بهره گیری از پتانسیل ها و ظرفیت های دست نخورده قدرت عاملی در شکل گیری نهادهای مدنی است. اکنون که در پایان اوج و فراز این کشاکش ها به نظر می آید خاستنی در این سالها گاهی درمورد ظرفیت های دو جریان پیش برنده و پیش گیرنده اصلاحات دچار تأمل اساسی باشد. تأملی که در نگاه بسیاری سکوتی پررمانی و البته بر هزینه را بدنبال داشت.

۳- سیاست خارجی خاستنی، تصویری روشن و شمرح حرکت خاستنی در سیاست خارجی تصویر روشن تری دارد. خاستنی درشرایطی در رأس دیپلماسی قرار گرفت که ایران به دلایلی چون کودفضای سیاسی داخلی و نیز سوءعملکرد نیروهای خودساز یا تهدیدها و بحرانهای قریب الاوقوعی مواجه بود، برهنه های بسیاری برای مؤاحذه ایران در محافل غربی و مجمع بین المللی گشوده شده بود که هر کدام می توانست دستمایه یک تحریم و برخورد جدید واقع شود.

نخستین بازتاب سخن جدید خاستنی در سیاست خارجی این بود که با تب تعزیردهایی در نگاه قدرت های منطقه ای و افریقانه ای گشود که خاستنی این بزواک ها در قالب خطوط سیاست های پرجهشی چون تنش زدایی و گفت و گوی تمدنها نهادینه کرد. بنابراین مرحله اول حرکت دیپلماسی خاستنی که احیای اعتبار و ارزش ایران، اعتمادسازی نژادریا، آمریکا و اعراب بود با دو سیاست تنش زدایی و گفت و گوی تمدنها با موفقیت پیشرفت، اما مرحله دوم که تبدیل علقای و اندیشه های مشترک به پروژه ها و طرح های مشترک بود و از دولت دوم او آغاز می شود، منوط به سه عنصر داخلی امنیت و هماهنگی و یکپارچه سازی ساختار تصمیم گیر. متأسفانه در هر سه جهت خاستنی با واکنشها و نتایج متضاد و حتی خشنی کننده مواجه شد. حتی کار به جایی رسید که بسیاری از آنهایی که تا یکبار به اره های قوقی- سیاسی، ظرفیت تصمیم سازی در عرصه بین المللی را روی او بسته بودند، در دولت دوم خاستنی ندای قوت فرصت ها و فرصت سوزی سر دادند.

راکنیکه برای حرکت خاستنی درسیاست خارجی، دامنه و محدوده های خاص مطرح شده بود و او می بایست پس از جلب اعتماد جهانی و رفع موانع سیاسی، از انتقال سرمایه ها و گمشون باب مکارها چشم پوشد. هنوز هم اعتقاد کثیری از صاحب نظران بر این است که اگر برخورد های قهرمانی از دستور کار آمریکا قدرت را خارج شد و به جهت خاستنی است. دستگاه دیپلماسی ضعف نیز از جمله ساختارهایی بود که خاستنی به ترمیم آن اقدام نکرده، البته سیاست تنش زدایی را باید از ساخت دیپلماسی کشور جدا دانست. نمی توان گفت خاستنی در زمینه سیاست خارجی اقداماتی را صورت نداد، اما در عین حال از برخی فرصت ها بهره ای نبرد. مسگان اطلاع دارند که پس از اعتدال آمریکاکیها و اعتراض آنها به دخالت در کودتای ۲۸ مرداد، فرصت ها و زمینه ها برای ایفای نقش میزوه از سوی ایران در نظام بین المللی مهیا بود، اما از فرصت استفاده ای نشد. حتی خاستنی حرکات مسبلیکی را می توانست در سفرهای خارجی انجام دهد که انجام نداد و چرایی این مطلب را هم باید از خود وی پرسید. شاید خاطر خاستنی نیز نسبت به این امور مکنز باشد و خاطرات تلخی از این دست ماجراها داشته باشد.

اگر بنبریم که مهر به چهره ها در قصه ها با افراق همراه هستند. باز هم راه باز است و قصه های این اجازه را می دهد تا کم تا مدت که بالای ستر کوه کدان حرفی ای گفتن وجود داشته باشد. حتی اگر این حرف با گوش ای غلو شده بداندند با هم کوه کدان به قصه ها قوش خواهند داد و این یعنی امید. به هر حال که قصه ها نمی میرند. اینکه چه یکباری از ماندگارترین و دوست داشتنی ترین چهره های سیاسی تاریخ معاصر ایران بدرقه می شود. قهرمانی است. اقتضا می کند که خاستنی با شکره هرچه تمام تر از منازگه سیاست تا خاتمه این همراهی میزوه در آن نشی گرفت که تاریخ نزدیک به یک دهه اخیر کشور ایفا کرد، نقشی که گذشت زمان و خروج این قضای می تواند آن را نمایان تر سازد. قهرمانان خاستنی در میان مردم، هیچگاه از قدرت سیاسی تنگ نرفت. محبوبیت او ناشی از اعتقادش، به منزلت و پادشادت حقوق مردمی بوده است. محبوبیتی که به سنگی شد از کارگری او از قدرت مضعاف خواهد گذشت. خاستنی در امور حکومتی قرار داشت، مظهری از خاستنی قهرمانگرایی (برای این مردم باید کرد و گرز از حافظه تاریخی مردم ایران پاک نخواهد شد. خاستنی در مقابل این اندیشه ای ملت هواره باید به دنبال قهرمان دیگری و سیاستمداری و استاد ای کرد. ملت ها باقی هفت: بین قهرمان نیشتم و وای به حال او یا کسی که به دنبال قهرمانان خاستنی است. خاستنی نشان داد که صدراعزاد شخصیتش قهرمان نامی است. کارکنان و منجی نامه از خود نبردند. هر چه دلیل مایل دارد، چارچوب عقلایت و تریولیات حکومت کند. مردم نیز در همین چارچوب از او دولتش بودند.

افسانه از گذشته برمی آید. حماسه از زمان حال می سازد و اسطوره به آینده پیوند می خورد. هیچ کدام از این سه فنانی شونده اگر هر سه را در قصه ای جمع کنیم، قصه ای با آغازی افسانه ای و میانه ای حماسی و پایانی اساطیری. هر قصه چهره می خواهد و چهره قصه ها همان قهرمان قصه ها هستند. در قصه ما قهرمانان آنانی اند که میباید خاستنی رادوسار به صورت ترازینک برای رئیس جمهوری انتخاب کردند. خاستنی، یک بار خندید و رئیس جمهور شد و بار دیگر پس از چهار سال نامهربانی گریست و رئیس جمهور شد. او دوازدهمین ظاهر نامی بود. یکده هجده وقت ظاهر نگردد. نه موقع که می خندید، نه آنگاه که می گریست. در قصه ما این چهره چارچوب گذر از افسانه به حماسه و پیوند به اسطوره را می سازد. قصه ما نه اقتصادی و نه سیاسی است. بلکه قصه با ساختار کلاسیک است که آغاز میانه و پایان دارد. در قصه ما افسانه های خاستنی همان شعارهای تبلیغاتی سال ۱۳۷۶ است. خاستنی بیشترین افسانه ها را گفت و بیشترین آرا را کسب کرد. در خیابان ها، کوچه ها و مدرسه های قصه صبا، قهرمانان حرف ها و وعده هایی را تکرار می کردند که از چهره یا لیکنند شنیده بودند. افسانه های لیکنند همه از آن خاستنی بود. لیکنند آشنکی که دیوار صندوق ها را بر از افسانه ای به نام سید محمد خاتمی کرد. افسانه های او حماسه ای ساخت که به آن پسوند دوم خرداد دادند. پس حماسه دوم خرداد از بطن افسانه هایی برآمد که قهرمان اول آن سید محمد خاستنی بود. قصه خاستنی چه تلخ و چه شیرین قصه ای دوست داشتنی است. قصه ای که قهرمان آن و سرانجام آن یکی است. او از افسانه برآمد و حماسه ساخت. او اسطوره نشد.

روزنامه تابان: پایان دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی